



تولاغرمردنی هستی!

دو نده ناشنوای محله میثاق هشت سالش که می شود، هوای درس خواندن به سرش می زند. اوتا کلاس ششم را در شهرش، تربت حیدریه، درس می خواند و بعد از آن برای ادامه تحصیل در مقطع متوسطه به مشهد می آید و در هنرستان ویژه ناشنوایان حضرت زهرا (س) درسش را ادامه می دهد. مسافت زیاد و شرایط خاص علی باعث می شود او در خوابگاه مدرسه اقامت داشته باشد و سال هادوری از خانواده را تحمل کند؛ فقط برای اینکه ادامه تحصیل برایش بسیار با اهمیت بوده است. او الان دیپلم دارد، اما آینده ای روشن برای خودش ترسیم کرده است و قصد دارد از مهر امسال در مقطع کارشناسی رشته

تربیت بدنی درسش را ادامه دهد. علی می گوید: دبیرستان بودم که به رشته دوومیدانی علاقه مند شدم. اول فوتبال بازی می کردم و در دروازه می ایستادم، اما چیه ها زیاد من را به حساب نمی آوردند. می گفتند «تولاغرمردنی هستی و راحت گل می خوری!» معلم ورزش یک روز من را کشید کنار و بهم گفت: «توهیکلت جان می دهد برای دوومیدانی، چون لاغر و ترکه ای هستی و سرعتت زیاد است.» همین حرف آقا معلم زندگی من را ز پرور کرد. از همان روز رفتم دنبال ورزش دوومیدانی. اول در مسابقات مدارس مشهد مسابقه دادم، بعد به مسابقات استانی دعوت شدم و از سه سال پیش، پای ثابت مسابقات کشوری هستم و سه عنوان قهرمانی کشور را هم به دست آورده ام.



اگر شغل داشتیم، قهرمان جهان می شدم

علی با اینکه چند روز دیگر بیست و پنج سالگی اش تمام می شود، بیکار است. البته او همراه پدر و مادرش کشاورزی می کند، فصل زعفران که می شود، خانواده چهار نفره عزیزان سرزمین کشاورزی کارگری می کنند. پاک کردن گل زعفران دیگر کاری است که آن هادر انجامش تخصص دارند و او آخر مهر هر سال، یک ماهی سرشان را گرم می کند. اما کشاورزی یک کار فصلی است و نمی توان به عنوان یک درآمد ثابت رویش حساب کرد. بزرگ ترین آرزوی علی این است که شغلی داشته باشد و می گوید: اگر برای خودم درآمدی داشته باشم، قول می دهم قهرمان جهان شوم. علی می گوید: با اینکه همه تلاشم را کردم تا توانایی ام را ثابت کنم، هیچ جابه من شغل ندادند. خیلی به این درون در زدم اما هیچ فایده ای نداشته است. وقتی از شرکت ها و ارگان ها دلیلیش را می پرسم که چرا در میان این همه کارگرونیرو جایی برای من نیست، می گویند که نیروی کار تحصیل کرده و متخصص زیاد است. پس من چه؟ زندگی فردی مثل من که ناشنوا هستم و دوست دارم برای خودم خانواده ای داشته باشم، چه می شود؟ آینده ورزشی من چطور پیش می رود؟ من تا کی می خواهم برای هزینه زندگی حرفه ای و ورزشی از پدرم پول بگیرم؟ او خودش کارگر است و هزار نوع دل مشغولی و نگرانی دارد.

پرمثال ترین ورزشکار مسابقات آسیایی

علی از سال گذشته عضو تیم ملی دوومیدانی ناشنوایان ایران است. اوتا کنون یک بار در مسابقات جهانی روسیه شرکت کرده و مقام هشتم را به دست آورده است. دو نده جوان منطقه مایک بار هم حضور در مسابقات آسیایی اربیل عراق را تجربه کرده که در آن ورزشکاران شنوایان هم حضور داشته اند و انجام مدال برنز را به گردنش آویخته است، اما او درخشش علی به مسابقات آسیایی برمی گردد که مدتی پیش در تهران برگزار شد و او سه مدال برنز و یک مدال نقره در رشته های مختلف به دست آورد و عنوان پرمثال ترین ورزشکار این رقابت ها را به خودش اختصاص داد.

علی در رشته ۸۰۰ متر، ۳ هزار متر و ۴ در ۴۰۰ متر امدادی مدال برنز را به دست آورد و در دوی ۱۵۰۰ متر، مدال نقره را به خودش اختصاص داد.

بتول خانم و آقا غلامحسین از موفقیت های پسرشان بسیار خشنود هستند. بتول خانم می گوید: ما زندگی مان را وقف علی کرده ایم، چون لیاقتش را دارد. درست است که مسئولان به او توجهی ندارند، اما من و پدرش فرش زیر پایمان را می فروشیم تا او به آرزوهایش برسد.



علی ادامه می دهد: اگر این سختی را به جان خریدم، به خاطر این بود که به قهرمانی برسیم و زندگی خودم و خانواده ام را تغییر دهیم. من فکر می کردم با زدن رکورد به عنوان یک فرد ناشنوا شرایطم عوض می شود، در حالی که برای قهرمانی در مسابقات کشوری به من ۳،۲ میلیون دادند و زندگی من طوری در میان مشکلات پیش رفت که حتی توانایی پرداخت شهریه هنرستان را نداشتم و کم بود که رهایش کنم.

اول خدا، بعد کفش هایم و بعد خانواده ام

حکایت داستان علی بی شباهت به حکایت شخصیت علی، در فیلم بچه های آسمان نیست، همان قدر قوی و محکم که دنبال آرزوهایش می دود و ناامید نمی شود. علی علاقه بسیاری به کفش هایش دارد، همان کتانی هایی که جای رقبایش هستند و وقتی به پای می کند، همه تلاشش را به کار می گیرد تا بهترین باشد. «در راه رسیدن به موفقیت، اول از همه خدا حامی من بوده است. بعد هم رفقا (کفش ها) و خانواده ام. رفیقم را قبل از خانواده ام می گویم، چون من و او همیشه با هم هستیم. او به من، نزدیک تر از همه است. هیچ وقت تنها نمی گذاشتم و زیر پایم را خالی نکرده است. تا به حال پنج رفیق داشته و همگی آن ها را پیش خودم نگاه داشته ام. دلهم می خواهد همیشه کنارم باشند».

رفتن به کربلا

علی یکی دو ماه دیگر در مسابقات آسیایی مالزی شرکت می کند و بعدش هم نوبت حضور در المپیک ویژه ناشنوایان است. قهرمانی آرزوی هر ورزشکار است، اما علی یک آرزوی بزرگ تر هم دارد و آن رفتن به کربلا و زیارت امام حسین (ع) است. علی می گوید: بعد از قهرمانی در مسابقات آسیایی در دل خودم گفتم، یا حسین (ع)، بغضم گرفته بودم و گریه می کردم. امام حسین (ع)، کسی است که من هر شب با او حرف می زنم. واقعه کربلا و لحظات قبل از شهادت امام حسین (ع) تأثیر زیادی بر من دارد و عمیق در کش می کنم. همیشه به این فکر می کنم که چطور، یک انسان می تواند تا آخرین لحظه زنده ماندنش، روحیه داشته باشد و حتی بعد از اینکه از این دنیا می رود، برای قرن ها نامش ماندگار شود. روایت زندگی امام حسین (ع) هم به من انگیزه می دهد و هم روحیه.